فصلنامه‌ی مطالعات توسعه‌ی اجتماعی- فرهنگی، دوره‌ی ششم، شماره‌ی ۲، پاییز ۹۶، صفحات ۱۷۵-۱۵۱

تحلیل جامعه‌شناختی تکوین مدرنیته در ایران: تلاشی برای برساختن یک دستگاه نظری چندسطحی[۱]

سالار اجتهدنژاد کاشانی[۲]، علی ساعی[۳]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۶

چکیده

این مقاله کوششی برای ارائه‌ی یک دستگاه نظری جایگزین در مطالعه‌ی جامعه‌شناختی مدرنیته در ایران است. تحلیل جامعه‌شناختی از مدرنیته در ایران عمدتاً بر پیش‌فرض‌های جامعه‌شناسی کلاسیک و نظریّه‌ی مدرنیزاسیون مبتنی بوده است. رویکرد تکاملی و تک‌بعدی این دسته از نظریّه‌ها مانع از دست‌یافتن به تبیین‌هایی درخور برای مدرنیته در ایران شده است. رهیافت مدرنیته‌های چندگانه چارچوبی تحلیلی برای گذر از محدودیت‌های نظریّه‌ی مدرنیزاسیون در تحلیل مدرنیته ارائه نموده است، اما این رهیافت نیز برای تحلیل تجدّد در جامعه‌ی ایران خالی از کاستی و ابهام نیست. در مقاله‌ی پیش‌رو، پس از نقد و بررسی نظریّه‌ی مدرنیته‌های چندگانه‌ی آیزنشتات، دستگاهی نظری برای تحلیل چندسطحی تجدّد در ایران ارائه شده است. در این دستگاه نظری، مدرنیته در پنج سطح نظام جهانی، مواجهه‌ی استعماری، نظام سیاسی‌اجتماعی،عاملیّت جمعی و عاملیّت فردی مورد تحلیل قرار گرفته و در مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی ایران با ذکر نمونه‌ی تحلیل، برآمدن دولت پهلوی در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۱٤ تا ۱۹۲۵ بررسی شده است. این پژوهش نشان می‌دهد تجدّد ایرانی یکی از اشکال مدرنیته‌ی واکنشی است که در نتیجه‌ی واکنش‌های عاملان ایرانی به تحوّلات جهانی و مواجهه با قدرت‌های استعماری پدید آمده است.

کلیدواژگان: مدرنیته، مدرنیته‌های چندگانه، مدرنیته‌ی ایرانی، استعمار، جنبش‌های اجتماعی، عاملیّت اجتماعی.

---

[۱] این مقاله برگرفته از رساله‌ی دکتری نویسنده‌ی مسؤول با عنوان «تحلیل مدرنیته‌ی سیاسی در ایران: مطالعه‌ی موردی ظهور دولت پهلوی» است.

[۲] دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده‌ی مسؤول) salarkashani@gmail.com،

[۳] استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس saei.ali1@gmail.com،

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

طرح مسأله

موضوع این مقاله تحلیل برساخته شدن مدرنیته در ایران است. این مقاله می‌کوشد یک دستگاه نظری جایگزین برای مطالعه‌ی جامعه‌شناختی مدرنیته در ایران ارائه نماید. مراد از مدرنیته در این نوشتار تفوّق خودآیینی[۱] و گشودگی تاریخ[۲] در سطح عاملیّت اجتماعی[۳]، برآمدن نهادهای مدرنی همچون دولت-ملت[۴] در سطح ملّی و شکل‌گیری یک نظام نوین سیاسی-اقتصادی در سطح جهانی است. مدعای مقاله‌ی پیش رو آن است که تحلیل جامعه‌شناختی مدرنیته در ایران، به دلیل اتکا بر رویکردهای جامعه‌شناسی کلاسیک و نظریّه‌ی مدرنیزاسیون[۵] دچار کاستی‌های متعدّد نظری است. تحلیل مدرنیته به نحوی با تاریخ پیدایش جامعه‌شناسی عجین است و می‌توان دانش جامعه‌شناسی را تلاش سیستماتیک برای فهم جامعه‌ی مدرن دانست (بامبرا[۶]، ۲۰۱۱: ٦٥٣). تحلیل جامعه‌شناختی از مدرنیته در جریان غالب جامعه‌شناسی جهان، تا دهه‌های ۵۰ و ٦٠ میلادی، عمدتاً بر رویکردهای جامعه‌شناسی کلاسیک (ر. ک. به: مارکس و انگلس[۷]، ۱۹۷۲؛ وبر[۸]، ۲۰۰٤؛ دورکیم[۹]، ۱۹۷۳) و نظریّه‌ی مدرنیزاسیون (ر. ک. به: روستو[۱۰]، ۱۹٦۲؛ برنستاین[۱۱]، ۱۹۷۱) مبتنی بوده است. ویژگی اصلی این دسته از نظریّه‌ها، اتّخاذ رویکردی تکامل‌گرا به جریان توسعه‌ی تاریخی جوامع در همه‌ی نقاط جهان است. این رویکرد جریان تحوّل تاریخی را فرایندی تک‌خطی می‌انگارد که به سمت یک غایت تکاملی حرکت می‌کند، یا از وضعیت سنّتی به وضعیت مدرن می‌رسد و این فرایند کم و بیش گریزناپذیر دانسته می‌شود (کمالی، ۲۰۰٦: ۸، آیزنشتات[۱۲]، ۲۰۰۰: ۱؛ بدیع، ۱۳۸٤: ۲۱؛هتنه، ۱۳۸۱: ۹۲-۹۷). بسیاری از تحلیل‌های جامعه‌شناختی از مدرنیته در ایران نیز به تأسّی از این جریان غالب، جامعه‌ی ایران را همچون جامعه‌ای «درحال‌گذار» در فرایند تکاملی «سنّت» به «مدرنیته» ارزیابی کرده‌اند(به عنوان نمونه ر. ک. به: عظیمی، ۱۳۷۱؛ محمدی، ۱۳۷۹؛ علمداری، ۱۳۸۹)، اما برخی از آنان نیز کوشیده‌اند مدرنیته‌ی ایرانی را همچون یک تجربه‌ی منحصربه‌فرد تاریخی مورد تحلیل قرار دهند (به عنوان نمونه ر.ک به: آزادارمکی، ۱۳۸۰؛ طباطبایی، ۱۳۹۲؛

[1] Autonomy
[2] Openness of history
[3] Social Agency
[4] Nation-state
[5] Modernization theory
[6] Bhambra
[7] Marx and Engels
[8] Weber
[9] Durkheim
[10] Rostow
[11] Bernstein
[12] Eisenstadt

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

توکلی‌طرقی، ۱۳۸۱). نقدهای مطرح شده بر رویکردهای جامعه‌شناسی کلاسیک و نظریّه‌ی مدرنیزاسیون در طول دهه‌های اخیر، کاستی‌ها و نقایص این دسته از تئوری‌ها را به‌ویژه در تبیین تاریخیِ جوامع غیرغربی آشکار کرده‌اند (کمالی، ۲۰۰۶) و محقّقین کوشیده‌اند رویکردهایی نوین را برای فهم و تبیین مدرنیته و ابعاد مختلف آن به‌کار گیرند (کایا[1]، ۲۰۰۶؛ آیزنشتات، ۲۰۰۰، کمالی، ۲۰۰۶).استدلال انتقادی در باب یکی از رهیافت‌های بدیل در این حوزه ـ مدرنیته‌های چندگانه[2] ـ نیز حاکی از وجود نقایص و کاستی‌هایی در رهیافت اخیر برای تحلیل جامعه‌شناختی مدرنیته در ایران است. بنابراین فرموله کردن یک دستگاه نظری جدیدمی‌تواند تاحدّی کاستی‌های تئوریک موجود را برطرف سازد. پرسش این مقاله آن است که چگونه می‌توان برساخت مدرنیته در ایران را در قالب یک دستگاه نظری جامعه‌شناختی که از قابلیّت مطالعه‌ی پیچیدگی‌ها و سطوح به هم‌پیوسته‌ی این پدیده برخوردار باشد، مورد تبیین قرار داد؟.در این مقاله، ابتدا رهیافت مدرنیته‌های چندگانه، به عنوان جایگزینی برای رویکردهای جامعه‌شناختی تکاملی و تک‌خطّی، معرّفیشدهاست. معرّفی این رهیافت، مقدمه‌ی نقد آن و در نهایت ارائه‌ی چارچوبی پیشنهادی برای مطالعه‌ی جامعه‌شناختی مدرنیته در ایران، به عنوان یک فرایند تاریخی چندسطحی خواهد بود.

ادبیات نظری

در این پژوهش در باب رهیافت مدرنیته‌های چندگانه بحث انتقادی شده است. مروری بر ادبیات مدرنیته نشان می‌هد که برخی از محقّقین در سال‌های پایانی قرن بیستم و سال‌های آغازین قرن بیست‌ویکم میلادی برای غلبه بر کاستی‌های رویکردهای خطّی و تکاملی، به‌ویژه در زمینه‌ی تحلیل مدرنیته در جوامع غیرغربی، رهیافت مدرنیته‌های چندگانه را پیشنهاد کردند (ر. ک. به: واگنر[3]، ۲۰۱۰؛ کمالی، ۲۰۰۶، ۲۰۱۵؛ کایا، ۲۰۰۴؛ آیزنشتات، ۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱).هسته‌ی مرکزی این رهیافت مبتنی بر فرض وجود گونه‌های متفاوتی از مدرنیته است و چنین فرضی مستلزم ردّ تصوری است که تاریخ معاصر را همچون رویارویی مدرنیته‌ای واحد در برابر سنّت می‌انگارد. چنین برداشتی از مدرنیته می‌تواند زمینه‌ساز اتّخاذ رویکردی نوین در تحلیل مدرنیته در ایران باشد و از این رو نگاهی به مهم‌ترین عناصر نظری این رهیافت، در مقاله‌ی پیش‌رو حائز اهمّیّت است.از

[1] Kaya
[2] Multiple Modernities
[3] Wagner

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

میان پژوهشگران این رهیافت، اِس. اِن. آیزنشتات[1] یکی از متنفذترین صاحب‌نظران رهیافت مدرنیته‌های چندگانه است که در این نوشتار آرای وی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

آیزنشتات طرح نظریّه‌ی مدرنیته‌های چندگانه را با انتقاد از جامعه‌شناسی کلاسیک و نظریّه‌های مدرنیزاسیون ـ که از دهه‌ی ۱۹۵۰ در جامعه‌شناسی رواج یافتند ـ آغاز می‌کند. او می‌گوید پیش‌فرض همه‌ی این نظریّه‌ها این است که «برنامه‌ی فرهنگی و نهادی مدرنیته» همان‌گونه‌که در اروپای مدرن ظهور کرد و توسعه یافت، در نهایت در همه جای جهان رواج خواهند یافت، اما از نظر آیزنشتات واقعیت‌هایی که به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم در نقاط مختلف جهان تحقّق یافت، این پیش‌فرض‌ها را رد می‌کند (آیزنشتات، ۲۰۰۰: ۱).

در نظریّه‌ی آیزنشتات اساس مدرنیته در دو مفهوم *خودآیینی* انسان و *گشودگی* تاریخ نهفته است. در وضعیّت مدرن، انسان ـ در معنای انتزاعی کلمه ـ با خودآیینی خود تنهاست و هیچ تقدیر ازپیش تعیین‌شده‌ای برای او و هستی‌اش وجود ندارد. در این وضعیّت انسان قادر به ساختن خود، جامعه و طبیعت تلقی می‌شود، به‌عبارت‌دیگر مفهوم خودآیینی بر فرض عاملیّت مستقلّ انسان در ساختن همه‌ی ابعاد حیات فردی و اجتماعی خویش مبتنی است و به این ترتیب مدرنیته راه و روشی از زندگی دانسته می‌شود که بر پایه‌ی این خودآیینی بنا شده است. پیتر واگنر با تأکید بر اهمیت خودآیینی در تعریف مدرنیته می‌نویسد: «هرگاه انسان‌ها به فهم از خود به‌عنوان موجوداتی خودآیین دست یابند، مدرنیته وجود دارد» (واگنر، ۲۰۰۸: ۸). از نظر او خودآیینی، رهایی انسان از زنجیرهای اقتدار سیاسی و فرهنگی سنّتی و گسترش مداوم قلمرو آزادی و فعالیّت فردی و نهادی است. این خودآیینی دربردارنده‌ی بازاندیشی و جستجو، سازندگی فعّال و سلطه بر طبیعت، انسان و جامعه است. آیزنشتات همزمان تأکیدی قوی بر مشارکت خودآیین اعضای جامعه در ساختن نظم سیاسی و اجتماعی و نهادی آن می‌کند (آیزنشتات، ۲۰۰۱: ۳۲۳).

پیامد این تأکید بارز مدرن بر عاملیّت و خودآیینی انسان، دگرگونی ادراک انسان مدرن از مفهوم زمان است. در این مفهوم جدید از زمان، آینده عرصه‌ی تقدیری از پیش تعیین شده نیست. آینده چیزی است که در زمان اکنون و به عاملیّت انسان ساخته می‌شود. مدرنیته شامل یک تغییر جهت اساسی در تصور عاملیّت انسانی و جایگاه آن در جریان زمان است. برنامه‌ی فرهنگی مدرنیته تصوری از آینده در خود دارد که با شماری از امکان‌های قابل تحقّق توسط عاملیّت انسانی خودآیین مشخص می‌شود (آیزنشتات، ۲۰۰۰: ۳).پس مدرنیته نوعی راه و روش زندگی و فهم

[1] S. N. Eisenstadt

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

هستی فردی و اجتماعی است. شیوه‌ای که در آن هیچ سرنوشت و تقدیر از پیش تعیین شده‌ای برای فرد و اجتماع «طبیعی» و همواره مشروع دانسته نمی‌شود؛ به این ترتیب آینده‌ی فردی و جمعی در این شیوه‌ی زندگی به روی امکان‌های مختلف گشوده است و انسان‌ها با اتّکا به خودشان دست به ساختن این آینده می‌زنند (واگنر، ۲۰۰۸: ٤).

آیزنشتات ساختار کلّی تئوری خود را بر پایه‌یک «تحلیلتمدّنی» بنا کرده است. این تحلیل تمدّنی قائل به وجود چند «تمدّن محوری» در تاریخ جهانی است. میراث‌هایتمدّنی مختلف ـ که هم شامل میراث‌های فرهنگی و هم ترتیبات نهادی می‌شود ـ به شکل‌های چندگانه‌ای از مدرنیته اجازه‌ی رشد و توسعه می‌دهند (بلنتاین[1]، ۲۰۱۰: ۲-۳). بر این اساس مدرنیته‌ی نخستین[2] از فرایندهای تاریخیتمدّن اروپای مسیحی به‌دست آمده است. اما مدرنیته و غربی شدن همسان نیستند. الگوهای غربی مدرنیته تنها مدرنیته‌های «صحیح» نیستند،اگرچه آن‌ها از تقدّم تاریخی برخوردارند و همچنان به‌عنوان نقطه‌ی مرجع اصلی برای دیگران به کار می‌روند (آیزنشتات، ۲۰۰۰: ۳). آن‌چه مدرنیته را در دیگرتمدّن‌های محوری و غیرمحوری می‌سازد، بازتفسیرهای آن‌ها از ویژگی‌های فرهنگی و نهادی مدرنیته بر پایه‌ی پس‌زمینه‌های تمدّنی آن‌هاست. این نظریّه در ادامه سنّت فکری ماکس وبر، مدرنیته را برنامه‌ی فرهنگی و سیاسی نوینی می‌داند که در یکی از تمدّنهای محوری مهم ـ در تمدّن مسیحی اروپایی ـ توسعه یافت (آیزنشتات، ۲۰۰۱: ۳۲۱).این تحوّل عظیم، پس از اروپا به دیگر نقاط جهان راه یافت و مورد بازتفسیر عاملانی از تمدّن‌های مختلف قرار گرفت. در نتیجه تنوّع وسیعی از جوامع مدرن در بسیاری از خصوصیات با هم اشتراک یافتند، اما درعین‌حال تفاوت‌های آشکار و گسترده‌ای نیز در میان آن‌ها از دل این روابط متقابل توسعه یافت (آیزنشتات، ۱۹۹۹: ۲۸٤).

مدرنیته از همان ابتدا و در متن تمدّن اروپایی نیز سرشار از تعارض و تناقض بود. در واقع تضادها و تناقض‌هایی اساسی، بنیاد مدرنیته را تشکیل می‌دادند که به دست‌مایه‌ی کشمکش‌هایی طولانی در تاریخ مدرنیته تبدیل شدند. از جمله‌ی این کشمکش‌ها می‌توان به تنش میان تصور تمامیّت‌خواه و تکثّرگرا از عقل و جایگاه آن در در زندگی فرد و جامعه یا میانِکنترل و خودآیینی اشاره کرد. این تنش‌ها در کشمکش‌های سیاسی تاریخ مدرنیته در اروپا به شکلی گسترده بازنمایی می‌شدند (آیزنشتات، ۱۹۹۹: ۲۸٦).

[1] Ballantyne
[2] Original

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

این تنش‌ها و تضادها از همان ابتدا راه را برای خوانش‌ها و تفسیرهای متفاوت از آن و در نتیجه تأسیس نظم‌های نهادی مختلفی که در عین حال همگی «مدرن» بودند، هموار کرد (آیزنشتات، ۲۰۰۰: ۱۱).نقش کلیدی این تفسیرهای متفاوت در خارج از مرزهای اروپا برای شکل‌گیری مدرنیته‌های چندگانه اهمیتی مضاعف می‌یابد (آیزنشتات، ۱۹۹۹: ۲۸۵-۶). مردم و به‌ویژه نخبگان و روشنفکران جوامع غیرغربی در مواجهه با این تمدّن مدرن به صورت پیوسته دست به انتخاب عناصر مدرنیته‌ی غربی، بازتفسیر و فرمول‌بندی مجدّد آن‌ها زدند و همین فرایند منجر به شکل‌گیری الگوهای نوین فرهنگی و نهادی از مدرنیته در این جوامع شد. دگرگونی‌های صورت‌گرفته در جوامع و تمدّن‌های غیرغربی حاصل تأثیرسنّت‌های تاریخی این جوامع در بازتفسیر مدرنیته‌ی اروپایی و نیز شیوه‌های مختلف ادغام آن‌ها در نظام مدرن جهانی است (آیزنشتات، ۲۰۰۱: ۳۳۱).

پس از بحث در باب عناصر اصلی نظریّه‌ی آیزنشتات، اکنون می‌توان به استدلال انتقادی در باب تحلیل او از مدرنیته پرداخت. استدلال ما آن است که در این نظریّه کاستی‌های زیر وجود دارد:

- *نادیده گرفتن نقش استعمار[1] و غیریّت[2] در گسترش مدرنیته از اروپا به سایر نقاط جهان؛*
- *نادیده گرفتن نقش فعال عاملیّت خلاقانه[3]ی ملل غیرغربی در برساختن مدرنیته‌ها؛*
- *ابهام در سطح و واحدهای تحلیل مدرنیته.*

توسعه‌ی «تمدّن مدرن اروپایی» در بسیاری از نقاط جهان با جنگ و خشونت و خونریزی همراه بود. «تمدّن مدرنیته‌ی اروپایی» تنها به‌شیوه‌ای طبیعی به خارج از مرزهای اروپا و به‌ویژه در آفریقا و آسیا گسترش نمی‌یابد؛ بلکه این گسترش شامل قصد و نیّت آگاهانه‌ی «غرب» برای تحمیل اراده‌ی خودآیین خود بر دیگری یا دیگران است. در اینجاست که «شرق» برساخته می‌شود و استعمار ـ آنچنان که می‌شناسیم ـ شکل می‌گیرد. ارائه‌ی تصویری از جهان مدرن، بدون تبیین نقش استعمار، تجارت برده و جنگ‌های مدرن در آن، بی‌اعتنایی به تاریخی است که مدرنیته‌های جهانی را شکل داده است (کمالی، ۲۰۱۵: ۳۵).استعمار بر پایه‌های اقتصاد سرمایه‌داری بنا شد که در آن مردمان استعمارشده، بهای رشد و توسعه‌ی استعمارگران را می‌پرداختند. غربیانهنگامی آغاز به کنش به سبک مدرن کردند که به خود در تقابل با آن‌چه به‌مثابه سنّتی، بدوی یا بیگانه (برای

[1] Colonialism
[2] Otherness
[3] Creative Agency

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

مثال شرقی[1]) درک می‌کردند، نگریستند (رید و آدامز[2]، ۲۰۱۱: ۲۶۲-۳).بنابراین استعمار و به‌طور کلّی مواجهه‌ی هویت‌های برساخته‌ی «غرب» و «شرق» در شکل‌گیری مدرنیته چه در شکل اولیه‌ی تاریخی آن در اروپا و چه در مقیاس جهانی مدرنیته‌های چندگانه، نقشی حیاتی و تعیین کننده داشته‌اند (تربورن[3]، ۲۰۰۳: ۲۹۷).

مردمان غیرغربی، موجودیت‌هایی منفعل در برابر هجوم قدرت‌های استعماری اروپایی نبودند. بسیاری از آنان خود به سوژه‌های مدرن برسازنده‌ی تاریخ‌های خود بدل شده‌اند و مدرنیته‌هایی متمایز و متنوّع ساخته‌اند. مدرنیته به معنای گشودگی تاریخ و عاملیّت خودآیین انسان در برساختن آینده و تاریخ، به مرزهای اروپا یا هویت ساخته‌ای شده‌ای به نام «غرب» محدود نماند. خودآیینی انسان می‌توانست نه فقط در کالبد غربیان، بلکه در کالبد انسان «شرقی» نیز نمایان شود. خودآیینی مبتنی بر درکی از عاملیّت انسانی است (باس[4]، ۲۰۱٤). با وجود ابهام در تعریف جایگاه عاملیّت در روایت آیزنشتات از مدرنیته‌های چندگانه، می‌توان دو معنای نسبتاً متفاوت از عاملیّت را در فرایند شکل‌گیری مدرنیته‌های چندگانه‌ی او استنباط کرد. بر پایه‌ی پیش‌فرض‌های وبری این نظریّه، مدرنیته در بستر تمدّن مسیحی اروپا به‌وجود می‌آید. عاملان اروپایی در خلال کنش‌های خلاقانه‌ی خود ساختارهای فرهنگی و نهادی نوینی*پدید* می‌آورند، در حالی که عاملان متعلّق به سایر تمدّن‌ها، تنها آن را *تفسیر* می‌کنند. در شکل نخست، عاملیّت در مقام آفریننده فرض می‌شود، در حالی که عاملیّت عاملان نوع دوّم محدود به کنش تفسیر است. اگر این روایت از نقش عاملیّت در نظریّه‌ی آیزنشتات را بپذیریم، ناگزیر باید بر وجود دو نوع انسان با دو نوع قابلیّت متفاوت از حیث عاملیّت صحه بگذاریم: *انسان غربی و دیگران*؛ و این به روشنی تکرار داعیه‌های اروپا محورانه‌ای است که آیزنشتات نظریّه‌ی خود را در برابر آن‌ها قرار می‌دهد. عاملیّت از لحاظ نظری ویژگی‌ای است که به همه‌ی کنشگران در فرایند ساختاریابی ساختارها نسبت داده می‌شود و نمی‌توان آن را به یک تمدّن خاص محدود کرد. از لحاظ تاریخی نیز عاملان غیرغربی در طول تاریخ معاصر به همان میزان دست به خلق کنش‌های خلاقانه زده‌اند که همتایان غربی‌شان.

در روایت آیزنشتات از مدرنیته‌های چندگانه نوعی تناقض در واحدهای اصلی تحلیل وجود دارد؛ گاهی هر تمدّن چنان دیده می‌شود که گویی برای خود انواع مختلفی از مدرنیته دارد، در

[1] Oriental
[2] Reed & Adams
[3] Therborn
[4] Buss

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

حالی که در جای دیگر، مذهب یا دولت سرزمینی همچون عامل فراهم‌کننده‌ی مهمترین خطوط جداکننده‌ی مدرنیته‌ها در نظر گرفته می‌شود (فوری[1]، ۲۰۱۲: ۵۹).

مدرنیته در نظریّه‌ی آیزنشتات از «تمدّن مسیحی اروپا» نشأت می‌گیرد. اگر مطابق با فرض آیزنشتات، اروپا را در مقیاس تمدنی، یک واحد در نظر بگیریم، در نتیجه باید در اروپا شاهد یک مدرنیته‌ی واحد باشیم، اما مطالعات دیگر محقّقان رهیافت مدرنیته‌های چندگانه بر وجود همزمان انواع گوناگونی همچون مدرنیته‌ی فرانسوی، مدرنیته‌ی بریتانیایی، مدرنیته‌ی آلمانی و ... در این قاره اذعان می‌کند (کمالی، ۲۰۰۷). بر این اساس، پرسش اینجاست که «اگر مدرنیته‌ی اروپایی را از آغاز متنوّع بدانیم، چگونه می‌توان از یک مدرنیته‌ی واحد اسلامی یا کنفسیوسی سخن گفت» (فوری، ۲۰۱۲: ۵۹-۶۰).

استدلال این نوشتار آن است که با توجه به استدلالات انتقادی فوق، کاربرد نظریّه‌ی آیزنشتات در تحلیل مدرنیته در ایران، اگرچه نسبت به نظریّه‌ی مدرنیزاسیون برتری‌هایی دارد، اما همچنان خالی از نقص و کاستی نیست. این نظریّه، قادر به پوششدادن همه‌ی ابعاد و سطوح فرایند برساخته شدن مدرنیته در ایران نیست. برطرف ساختن بخشی از این کاستی‌ها مستلزم فرموله کردن دستگاهی نظری است که با تحلیل سطوح مختلف مؤثّر بر مدرنیته در ایران، وجوه و ابعاد متعدّد این پدیده را مورد توصیف قرار دهد.

در ادامه تلاش شده است با بهره‌مندی از استدلالات فوق، دستگاه نظری تازه‌ای برای رسیدن به این مقصود پیشنهاد گردد.

دستگاه نظری چندسطحی تحلیل مدرنیته در ایران

همچنان که پیشتر گفته شد سه انتقاد درباب نظریّه‌ی آیزنشتات برای تحلیل مدرنیته در ایران صادق است. نخست آن‌که تاریخ معاصر ایران نیز عرصه‌ی رقابت میان قدرت‌های استعماری است و تحلیل مدرنیته در ایران بدون در نظر گرفتن نقش و اهمّیّت مواجهه‌ی ایرانیان با نیروهای استعمارگر- و به‌ویژه بریتانیا و روسیه- تحلیلی ناکامل خواهد بود (ر. ک. به: فوران، ۱۳۷۷؛ کمالی، ۲۰۰۶؛ آبراهامیان، ۱۳۷۷). دوّم آن‌که برساختن مدرنیته در ایران نیز تا حدّ زیادی تحت‌تأثیر عاملیّت خلاقانه‌ی عاملان ایرانی است. ایرانیان در طول تاریخ معاصر کوشیده‌اند برای پاسخ به چالش‌های پیش‌روی جامعه‌ی ایرانی اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی بسیاری را خلق کنند و در قالب

1 Fourie

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

جنبش‌های مختلف اجتماعی برای تغییر یا اصلاح جامعه‌ی خویش دست به عمل سیاسی بزنند (ر.ک به: توکلی طرقی، ۱۳۸۱؛ میرسپاسی، ۱۳۸٤). این عاملیّت فعال برای تغییر سرنوشت جمعی و به عبارت دیگر بازسازی جامعه، یکی از وجوه مهم سازنده‌ی مدرنیته‌ی ایرانی است که تحلیل آن در قالب نظریّه‌ی آیزنشتات جایگاه درخوری نمی‌یابد. نکته‌ی سوم آن‌که، ایران پیش از مواجهه با غرب و به عنوان یک امپراطوری سیاسی، اگرچه جزیی از تمدّن اسلامی به حساب می‌آمد، اما تمایزاتی اساسی با سایر اجتماعات اسلامی داشت (ر.ک. به: طباطبایی، ۱۳۸۵؛ فرای، ۱۳۷۵؛ بستانی، ۱۳۹۳). به این ترتیب به کار بستن واحد تحلیل تمدّنیِ آیزنشتات در تحلیل مدرنیته‌ی ایرانی و تبیین آن به عنوان جزیی از مدرنیته‌ی اسلامی، مستلزم چشم پوشیدن بر بسیاری از این تمایزات، هم در فرایند مدرن شدن و هم در نتایج حاصل از آن خواهد بود. این نارسایی‌های نظری ضرورت تدوین چارچوب نظری متفاوتی را آشکار می‌کند که در آن تبیین مدرنیته‌ی ایرانی به عنوان یک شکل خاص از مدرنیته‌های چندگانه امکان‌پذیر گردد. ادامه‌ی این مقاله، تلاشی مقدماتی برای دست یافتن به چنین چارچوبی است.

در دستگاه نظری پیشنهادی این مقاله، مدرنیته همچنان پدیده‌ای چندگانه دانسته می‌شود و مطابق با پیش‌فرض‌های رهیافت مدرنیته‌های چندگانه، خودآیینی و گشودگی تاریخ، دو عنصر کلیدی تمایز مدرنیته از غیر آن تلقی می‌گردد. بر این اساس، مدرنیته در ایران یکی از اقسام مدرنیته‌های چندگانه‌ی جهانی است که همچون دیگر مدرنیته‌ها، در بستر تاریخی و فرهنگی منحصربه‌فردی شکل گرفته است. برای گریز از ابهامی که می‌تواند حاصل آشفتگی و تداخل تعریف مدرنیته در سطوح مختلف تحلیل باشد، در قدم اوّل به تفکیک سطوح تحلیل مدرنیته می‌پردازیم و پس از آن می‌کوشیم این سطوح مختلف را در یک کلّ نظری منسجم گردهم آوریم.
دستگاه نظری ناظر بر تبیین مدرنیته‌ی ایرانی در پنج سطح فرموله شده است:

- سطح اول:نظام جهانی مدرن؛
- سطح دوم: مواجهه‌ی استعماری؛
- سطح سوم: نظام‌های سیاسی‌اجتماعی یا مدرنیته‌های جامعه‌ای؛
- سطح چهارم: عاملیّت جمعی،
- سطح پنجم: عاملیّت فردی.

مدرنیته در کلان‌ترین سطح، یک سیستم جهانی واحد است؛ هم از این حیث که از ابتدا در بعد اقتصادی بر پایه‌ی یک تقسیم کار نابرابر جهانی بنا شده و هم از این جهت که در بعد فرهنگی و

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

اقتصادی مبتنی بر درکی از تمایز میان شرق و غرب یا غرب و بقیه بوده است. ریشه‌ی بسیاری از نگرش‌هایی که به جهان مدرن همچون یک واحد تحلیل یکپارچه می‌نگرند، به افکار کارل مارکس درباره‌ی نظام سرمایه‌داری بازمی‌گردد (رابینسون[1]، ۲۰۱۱: ۷۲۵). این رویکرد درنظریّه‌ی وابستگی[2] که نتیجه‌ی جهانی نظام سرمایه‌داری را، شکل‌گیری نوعی نابرابری جهانی میان مناطق مختلف جهان و توسعه‌نیافتگی‌ها و عقب‌گردهای حاصل‌شده در بسیاری از جوامع غیرغربی می‌دانست (فرانک[3]، ۱۹۶۷)و نظریّه‌ی نظام جهانی[4] والرشتاین (رابینسون، ۲۰۱۱: ۷۲۷) توسعه یافت.

از نظر والرشتاین نظام جهانی مدرن به‌عنوان یک واحد تحلیل کلان، حاصل یک تقسیم کار جهانی است.ادوارد سعید برآمدن این نظام نابرابر جهانی را تنها در پرتو گفتمان شرق‌شناسی[5] ممکن می‌دانست. به نظر او شرق‌شناسی به‌عنوان یک شاخه‌ی «علمی» مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مناسب برای درک جهان به عنوان یک پدیده‌ی واحد اما دارای دو بخش کاملاً متمایز «شرق» و «غرب» را فراهم ساخت. جهانی که در آن غرب مظهر و تجلی «عقلانیت، توسعه‌یافتگی، انسانیت و فرادستی» و شرق جایگاه «سکون، توسعه‌نایافتگی، گمراهی و فرودستی» بود (سعید[6]، ۱۹۷۶؛ ۱۹۷۸). بر این اساس، در انتزاعی‌ترین و کلان‌ترین سطح در تحلیل مدرنیته، با یک واحد تحلیل یگانه روبروییم که همه‌ی جهان را در بر می‌گیرد؛ چه همچون والرشتاین بنیان این واحد جهانی را در تقسیم کار و روابط اقتصادی جستجو کنیم و چه همچون سعید ریشه‌های آن را در روابط فرهنگی و نمادین شرق و غرب بجوییم، تأکید بر اساسِ وجود نظمی جهانی ـ با روابط متقابل کارکردی میان اجزایش ـ برای تحلیل مدرنیته در هر کجای جهان ضروری است.

این سیستم جهانی همچون هر سیستم دیگری، برخوردار از نظم و منطق خاص خود است و اجزای تشکیل‌دهنده‌ی آن، اگرچه بر نحوه‌ی شکل‌گیری و بقای آن در طول زمان اثرگذارند، اما همگی تنها در محدوده‌ی قواعد این سیستم می‌توانند عمل کنند. این سیستم که ویژگی اساسی آن تقسیم سلسله‌مراتبی میان شرق و غرب یا مرکز و پیرامون است، همواره یکی از شروط لازم برای تحقق مدرنیته در سایر سطوح را تشکیل می‌دهد. نظام جهانی مدرن، حاکی از نظمی است با روابط نابرابر نهادی‌شده و کارکردی که در نهایت به بازتولید و بقای سیستم جهانی یاری می‌رسانند. در

[1] Robinson
[2] Dependency Theory
[3] Frank
[4] World-system Theory
[5] Orientalism
[6] Said

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

این سطح از تحلیل، تفاوت‌ها یا چندگانگی‌های مدرنیته کمتر محل توجّه و اعتنا و نیز به‌ندرت قابل تشخیص‌اند.

شرایط جهانی مدرن، زمینه‌ساز تحقّق تاریخی استعمار و امپریالیسم بوده است. مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده در دومین سطح تحلیل که منشأ کلان‌ترین سطح از چندگانگی مدرنیته‌هاست، مواجهه‌ی استعماری یا به زبان دیگر مواجهه‌ی مدرن میان «شرق» و «غرب» است. مواجهه‌ی استعماری در بسیاری از موارد، نقطه‌ی آغاز مدرنیته‌های غیرغربی و تعیین‌کننده‌ی مسیر یا خط سیری بود که هریک از جوامع غیرغربی در بستر شرایط جهانی مدرن پیمودند. نکته‌ی بسیار مهم در این سطح آن است که نحوه و کیفیّت این مواجهه‌ی استعماری، موجب شکل‌گیری مسیرهای مدرن شدن متمایزی در جهان بود.

گوران تربورن به منظور شناسایی و طبقه‌بندی مسیرهای مختلف به مدرنیته[1]، میان چهار مسیر متفاوت، به‌عنوان نمونه‌های آرمانی[2] تفکیک قائل شده است. معیار او در این طبقه‌بندی موقعیت نیروهای حامی مدرنیته و ضدّ مدرنیته در هر جامعه است. او از حیث تاریخی چهار مسیر متفاوت به مدرنیته را از هم متمایز کرده است: مدرنیته‌ی اروپایی، مدرنیته‌ی آمریکایی، مدرنیته‌ی تحمیلی[3] و مدرنیته‌ی واکنشی[4]. در اروپا هم نیروهای حامی مدرنیته و هم نیروهای ضدّ آن از درون سرچشمه می‌گیرند و در برابر هم صف‌آرایی می‌کنند. در آمریکا، نیروهای ضدّ مدرن نیروهایی بیرونی (بیشتر در قالب دیگران؛ محلّی از جوامع مهاجر، بومی‌ها و بردگان) و نیروهای حامی مدرنیته‌ی درونی تلقی می‌شوند. در جوامع استعمارشده، مدرنیته به وسیله‌ی یک نیروی بیرونی تحمیل می‌شود و در مدرنیته‌ی واکنشی، مدرنیته در سایه‌ی تهدیدهای استعماری آموخته و به داخل جامعه وارد می‌شود (تربورن، ۲۰۱۰: ۸۹–۹۰؛ ۲۰۰۳: ۲۹۸).

در این طبقه‌بندی چهارگانه دو نمونه‌ی نخست به‌طور مشخص به تاریخ اروپا و آمریکا اشاره دارد، اما معیار تفکیک میان دو شیوه‌ی مدرن شدن در جوامع غیر غربی به کیفیت مواجهه‌ی استعماری یا مواجهه میان آن‌ها و «غرب» ارتباط مستقیم دارد. در مناطق استعماری از آفریقای شمال غربی تا آسیای جنوبی، مدرنیته از لوله‌ی تفنگ‌ها بیرون آمد و بافتوحات استعماری و مطیع ساختن نیروهای درونی سنّتی حاصل شد. در مدرنیته‌های واکنشی، مدرنیته با اشغال نظامی و

[1] Different Roads to Modernity
[2] Ideal Types
[3] Forced
[4] Reactive

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

فتوحات استعماری به دست نمی‌آید، بلکه مدرنیته بیشتر حاصل واکنش مردم این جوامع و به‌ویژه نخبگان سیاسی آن‌ها در برابر تهدید قدرت‌های استعماری است. درمواجه با این تهدیدها، بخشی از نخبگان داخلی آغاز به نوآوری‌های وارداتی کردند. در اینجا مدرنیته به عنوان یک واکنش پیش‌دستانه به دست بخشی از نخبگان داخلی که قلمرو خود را در معرض خطر شدید تهدید خارجی احساس می‌کردند، توسعه یافت؛ آن‌ها مدرنیته را از بالا به مردمی که هنوز گرایش‌های سنّتی داشتند، تحمیل کردند.

درابتدای امر این مدرنیته تنها در ابعاد نظامی فهمیده شد، اما این برنامه به‌زودی درحوزه‌های فن‌آوری اقتصادی، آموزش، حمل‌ونقل، سلامت عمومی و نهادهای سیاسی نیز گسترده شد. تربورن میجی در ژاپن،کینگ در چین،جوسون در کره، امپراطوری عثمانی، محمدعلی و پیروانش در مصر و حکومت قاجار در ایران را از نمونه‌های مدرنیته‌ی واکنشی دانسته است (تربورن، ۲۰۱۰: ۹۰). دو صورت مدرنیته‌ی تحمیلی و واکنشی، در این سطح تحلیل، تبیین‌کننده‌ی جریان توسعه‌ی مدرنیته از «غرب» به دیگر نقاط جهان هستند که تفاوت آن‌ها در نوع مواجهه‌ی مستقیم یا غیرمستقیم استعماری، تأثیری تعیین‌کننده بر خط سیر مدرن شدن جوامع غیرغربی داشته است. در این طبقه‌بندی مدرنیته‌ی ایرانی به‌عنوان جزئی از مسیر مدرنیته‌های واکنشی شناخته می‌شود و در این سطح از تحلیل تابع اقتضائات ویژه‌ی این قسم از مدرنیته‌هاست (ر. ک. به: بهنام: ۱۳۶۹).

سومین سطح مدرنیته در این پژوهش بر نظام‌های سیاسی- اجتماعی[1] یا مدرنیته‌های جامعه‌ای[2] تمرکز دارد، که در مورد خاص ایران تعیین‌کننده‌ی چیستی و چگونگی شکل‌گیری مدرنیته‌ی ایرانی است. مدرنیته‌ی جامعه‌ای برآیند سطوح خردتر مدرنیته (عاملیّت فردی و جمعی) در زمینه و بستر سطوح کلان‌تر آن (نظام جهانی و مواجهه‌ی استعماری) است. به عبارت دیگر مدرنیته‌ی جامعه‌ای حاصل کنش‌های درونی هر جامعه در محدوده‌ی دو سنخ مدرنیته‌های واکنشی و تحمیلی و در زمینه‌ی شرایط جهانی مدرن است[3]. این قسم از مدرنیته، در سطح جامعه‌ای می‌تواند اشکال و صورت‌های متنوّعی به خود بگیرد؛ چندگانگی مدرنیته‌های واکنشی ـ از جمله مدرنیته‌ی ایرانی، ژاپنی چینی، ترکی ـ بیش از آن‌که حاصل فشار عوامل بیرونی مثل استعمار و شرایط مدرن جهانی باشد، نتیجه‌ی عوامل فعّال در درون هر یک از این جامعه‌هاست.

[1] Sociopolitical Systems
[2] Societal Modernities

[3] در اینجا تنها مدرنیته‌های غیر غربی یا غیر اروپایی مد نظر ما هستند.

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

عامل تمایزبخش به انواع مدرنیته در این سطح، انواع کنش‌های خلاقانه‌ای است که عاملان اجتماعی به صورت فردی در کردارهای اجتماعی خویش و به صورت جمعی در جنبش‌های اجتماعی عرضه می‌کنند. مقصود از سطح جامعه‌ای در این پژوهش یک «نظام سیاسی- اجتماعی»[۱] است. نظام اجتماعی در تعریف گیدنز شامل دسته‌ای از نهادها[۲]ی بادوام در طول زمان و مکان است که با یک مکان[۳] پیوند دارد، برخوردار از عناصری هنجاری[٤] است که ادّعای مشروعیت اشغال مکان مبتنی بر آن‌هاست و اعضای آن از نوعی احساس هویت مشترک[٥] برخوردارند (گیدنز[٦]، ۱۹۸٤: ١٦٤-٥).

مدرنیته حاصل عاملیّت و خودآیینی انسان‌ها در بستر فهم نوینی از زمان ـ مبتنی بر گشودگی آینده ـ است. در این نوشتار بر دو سطح از عاملیّت تأکید داریم: عاملیّت جمعی و عاملیّت فردی.

سطح چهارم تحلیل مدرنیته به عاملیّت جمعی اشاره دارد که مهم‌ترین مصداق آن جنبش‌های اجتماعی[۷]است.جنبش اجتماعی عبارت از گردهم‌آمدن گروهی از افراد با هدف مشترکِ اظهار نارضایتی از برخی وجوه زندگی سیاسی و اجتماعی و تلاش برای تغییر عوامل سیاسی و اجتماعی به وجودآورنده‌ی نارضایتی است (آیرمن[۸]، ۱۹۹۲: ٤۳).

شکل‌گیری درک تازه‌ای از خویش، از فاعلیّت[۹] و فردیت عاملّی است که فرد مدرن را از فرد پیشامدرن متمایز می‌کند؛ این فاعلیّت در طول سده‌های اخیر در بستر جنبش‌های اجتماعی متجلّی می‌شود (آیرمن، ۱۹۹۲: ۳۸) و از این رو جنبش‌های اجتماعی، به عنوان مصداق فاعلیّت جمعی در تحلیل جامعه‌شناختی مدرنیته، جایگاه محوری و مرکزی دارند (تورن[۱۰]، ۱۹۹۵).

مدرنیته در آخرین سطح از تحلیل در چارچوب نظری این مقاله، به عاملیّت فردی ارجاع دارد. مدرنیته شیوه و راه و روشی از زندگی است که در آن انسان‌ها هستی خود را در می‌یابند و با آن روبرو می‌شوند. عامل تمایزبخش این شیوه از زندگی در قیاس با سایر راه و روش‌های موجود یا ممکن، آن است که در این شیوه انسان‌ها رها از قید و بند سرنوشت‌های مقدّر و از پیش تعیین‌شده

[1] Sociopolitical system
[2] "Clustering of Institutions"
[3] Locale
[4] Normative Elements
[5] Common Identity
[6] Giddens
[7] Social Movements
[8] Eyerman
[9] Subjectivity
[10] Touraine

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

از طریق سنّت، مذهب یا طبیعت، می‌کوشند خود بر سرنوشت فردی و جمعی خویش مسلط شوند و آن را بسازند.

به این ترتیب همه‌ی کردارهایی که در چارچوب این شیوه‌ی زندگی از عاملان سر می‌زند، می‌توان کردارهایی مدرن دانست. لازمه‌ی این شیوه از زندگی پاسخ‌گویی خودآیین به سه مسأله یا پروبلماتیک سیاسی، اقتصادی و معرفت‌شناختی است (واگنر، ۲۰۰۸: ٤-۷). این سطح از تحلیل در کاوش تجربی در پی شناسایی و تحلیل کردارهایی است که عاملان در هر بستر زمانی و مکانی برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها به انجام می‌رسانند. عاملیّت مدرن سطحی از تحلیل مدرنیته است که بر خلاقیت‌ها و نوآوری‌های کنشگران در پاسخ‌گویی به سه پروبلماتیک فوق‌الذکر تمرکز دارد.

شیوه‌ی اندیشیدن و عمل عاملان اجتماعی در این سطح همواره تحت‌تأثیر چارچوب‌های فرهنگی‌ای است که عاملان در بستر آن متولد می‌شوند و بر اساس آن دست به عمل می‌زنند. این عناصر فرهنگی الگوهای کلی عمل در موقعیت‌های مختلف را در اختیار عاملان قرار می‌دهند و شرط لازم تحقق عاملیّت هستند. خلاقیت و نوآوری مدرن همواره در بستری فرهنگی رخ می‌دهد و بنابراین هر کردار خلاق و نوآورانه‌ی مدرن ضرورتاً در محدوده‌ی امکان‌هایی رخ می‌دهد که مبتنی بر ویژگی‌های فرهنگی بومی است. از سوی دیگر این چارچوب‌های فرهنگی در جریان اعمال عاملان بازتولید می‌شوند و تغییر می‌یابند.

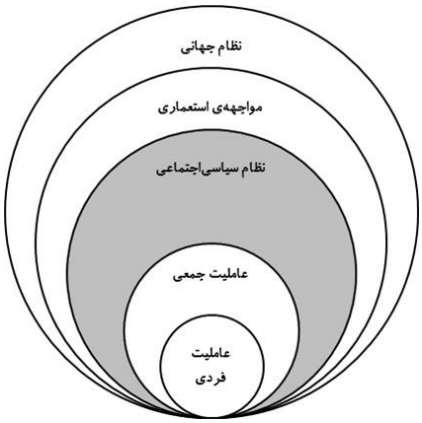
این عناصر فرهنگی که همزمان نقش محدودکننده و سازنده در اعمال عاملان دارند، به صورت مستقل فاقد موجودیت عینی و مادی هستند، آن‌ها در اذهان عاملان قرار دارند و تنها می‌توان وجود آن‌ها را از طریق آثاری که در عمل عاملان مشهود است شناسایی کرد. این عناصر را در این پژوهش با مفهوم *طرحواره‌های فرهنگی*[1] بازمی‌شناسیم.

عاملیّت از دانشِ کنشگر از طرح‌واره‌های فرهنگی برمی‌آید که به معنای توانایی به‌کار بردن آن‌ها در زمینه‌های[2] تازه است. در این برداشت عاملیّت درست مانند مهارت سخن گفتن در چارچوب یک زبان خاص است. همانطور که سخن گفتن تنها در چارچوب‌های از پیش موجود زبان و بر پایه‌ی اصول آن امکان‌پذیر می‌گردد، عاملیّت نیز از طریق انواع طرحواره‌های فرهنگی که در قلمرو اجتماعی مشخصی موجود است، شکل می‌گیرد(سیول[3]، ۲۰۰۵: ۱٥٦).

[1] Cultural Schemas
[2] Contexts
[3] Sewell

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

طرح‌واره‌های فرهنگی به مجموعه‌هایی از نمادها و معناهای مرتبط با هم ارجاع دارند که فهم جهان و عمل در آن را برای عاملان اجتماعی امکان‌پذیر می‌سازند. آن‌ها حکم جعبه‌ابزاری را دارند که عاملان در موقعیت‌های مختلف می‌توانند با رجوع به آن جهان اجتماعی پیرامون و عمل در این جهان را با استفاده از عناصر مختلف موجود در آن برای خود معنادار سازند.



مدل ۱- سطوح تحلیل مدرنیته

کاربرد دستگاه نظری پیشنهادی در تحلیل جامعه‌شناختی تاریخ معاصر ایران

شرایط جهانی مدرن، مردمان جوامع «شرقی» و از جمله ایرانیان را در معرض تحوّلی تاریخی قرار می‌دهد. آنان ناخواسته به جزئی از یک نظم بین‌المللی تبدیل می‌شوند که بر پایه‌ی یک تقسیم کار مشخص و نیز تمایز میان شرق و غرب بنا شده است. در این تحوّل عظیم، فرایند دگرگونی در اجتماعات گوناگون جهان، تحت‌تأثیر کیفیت این مواجهه‌ی استعماری، صورت‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. مستقیم یا غیرمستقیم بودن این مواجهه دو صورت عمومی مدرنیته در جهان غیرغربی به وجود می‌آورد.

مدرنیته‌ی واکنشی، حاصل تلاش گروه‌های بومی جامعه برای بقا در سایه‌ی تهدید قدرت‌های استعماری و انطباق با شرایط مدرن جهانی است. چاره‌اندیشی برای فائق آمدن بر تهدید ابرقدرت‌های استعماری و انطباق با شرایط مدرن جهانی در چنین زمینه‌ای، ذهن عاملان ایرانی را به خود مشغول می‌کند. شرایط مدرن جهانی امکان مقایسه میان وضعیت ایران و قدرت‌های غربی

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

را امکان‌پذیر می‌سازد و گروه‌هایی از ایرانیان را در موقعیت پرسش از چرایی رخ نمودن این شکاف بزرگ قرار می‌دهد.

آنان به اصلاح وضع موجود و تغییر آن می‌اندیشند. این اندیشه و عملی که در پی آن رخ می‌دهد، ناگزیر با استفاده از طرح‌واره‌های فرهنگی موجود در فرهنگ ایرانی امکان‌پذیر می‌شود. فشار شرایط مدرن جهانی و تهدید استعماری، ایرانیان را در موقعیت پاسخ‌گویی به پرسش از چگونگی اداره‌ی زندگی مشترک اجتماعی و به تبع آن شکل دولت و رابطه‌ی آن با مردم قرار می‌دهد. پاسخ به این پرسش با تکیه بر مرکزیت عاملیّت انسان در تغییر جامعه و ساختن آینده‌ی بهتر صورت می‌گیرد. در پاسخ‌های مختلف ارائه‌شده توسط عاملان ایرانی به این پرسش، این خود انسان‌ها هستند که برای تغییر وضع موجود و ساختن آینده‌ی جمعی بهتر برای خود فراخوانده می‌شود.

این فراخوانی منجر به گرد هم آمدن گروه‌هایی از ایرانیان در قالب جنبش‌های اجتماعی مختلف می‌شود.تاریخ معاصر ایران عرصه‌ی رقابت و کشمکش میان این جنبش‌هاست. جنبش‌های اجتماعی ایرانی، در واقع شاخص جمعی‌شدن عاملیّت خودآیین ایرانیان برای مسلط شدن بر سرنوشت جمعی خویش و ساختن فعالانه‌ی آینده‌ی جامعه است. چالش و منازعه میان این جنبش‌ها در زمینه‌ای که شرح داده شد به شکل‌گیری نظام‌های سیاسی- اجتماعی مدرن در ایران معاصر در سطح جامعه‌ای می‌انجامد.

نظام‌های سیاسی‌اجتماعی مدرن ایرانی در واقع برآیند همه‌ی عناصر فوق‌الذکرند. آن‌ها همزمان از قرار گرفتن ایران در شرایط مدرن، واکنش به تهدید غرب، اعمال خلاقانه‌ی عاملان در بهره‌برداری از طرح‌واره‌های فرهنگی موجود برای یافتن پاسخ‌های خودآیین به چالش‌های برآمده از این شرایط و همین‌طور مشارکت فعالانه‌ی آن‌ها در جنبش‌های اجتماعی پدید می‌آیند. دولت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی تجسم دو سیستم سیاسی مدرن در ایران معاصر هستند.

به‌منظور ارائه‌ی نمونه‌ای از کاربرد این دستگاه نظری در زمینه‌ی تحوّلات تاریخی ایران، در ادامه به اجمال تحوّلات پس از جنگ جهانی اول تا برآمدن دولت پهلوی در این سطوح پنج‌گانه مورد بررسی قرار می‌گیرد. مهم‌ترین رخدادها و تحوّلات تاریخی این مقطع تاریخی، در هر یک از سطوح دستگاه نظری، در جدول شماره ۱ آمده است:

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

جدول ۱- مهمترین رخداد و تحوّلات در سطوح پنج‌گانه (۱۹۱۴-۱۹۲۵)

	نظام جهانی	مواجهه‌ی استعماری	نظام سیاسی اجتماعی	عاملیّت جمعی	عاملیّت فردی
۱۹۲۵ – ۱۹۱۴ - رخدادها و تحوّلات تاریخی	- جنگ جهانی اول ✓ انقلاب بلشویکی روسیه و خروج این کشور از جنگ ✓ ورود آمریکا به جنگ در حمایت از متفقین ✓ شکست آلمان و متحدین ✓ معاهده‌ی ورسای ✓ تضعیف قدرت آلمان ✓ تبدیل شدن تدریجی آمریکا به یک قدرت جهانی ✓ تشکیل اتحاد جماهیر شوروی و نقش‌آفرینی آن در مناسبات جهانی به عنوان یک بازیگر اثرگذار ✓ گسترش ایدئولوژی‌های سوسیالیستی در جهان ✓ گسترش ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی به¬ویژه در کشورهای مستعمره ✓ بحران گسترده‌ی اقتصادی پس از جنگ در اروپا ✓ به قدرت رسیدن موسولینی ✓ تشکیل جمهوری ترکیه به رهبری آتاترک	✓ هجوم نیروهای نظامی عثمانی به ایران پس از آغاز جنگ جهانی اول + فعالیّت آلمانی‌ها در ایران ← قرارداد ۱۹۱۵ و تقسیم کامل ایران بین روسیه و انگلیس ← ورود نیروهای نظامی انگلیس به خوزستان و اشغال اهواز ← تشکیل دولت موقت ملّی در کرمانشاه به حمایت از متحدین ← بیرون راندن عثمانی‌ها از ایران توسط نیروهای نظامی انگلیس ✓ خروج نیروهای روسیه از ایران با وقوع انقلاب اکتبر روسیه ← جایگزین شدن نیروهای نظامی انگلیس به جای روس‌ها در شمال ایران ← طرح تسلط کامل و بی‌رقیب انگلیس بر ایران در قرارداد ۱۹۱۹ توافق میان شوروی و انگلیس درباره‌ی ایران هم‌رأیی انگلیس و شوروی در خصوص نیاز ایران به ثبات و حکومت مقتدر و بنابراین حمایت ضمنی از قدرت گرفتن رضاخان	✓ اشغال نظامی ایران ✓ هرج و مرج، آشوب و تجزیه‌طلبی در داخل کشور ✓ تضاد و نزاع گسترده در میان دسته‌بندی‌های سیاسی ✓ فساد و بی‌کفایتی نخبگان سیاسی ✓ ناکارآمدی دستگاه اداری ✓ عمر کوتاه دولت‌ها ✓ ناتوانی دولت در تأمین امنیت و استقلال کشور ✓ دخالت‌های بی‌رویه‌ی قدرت‌های خارجی ✓ تبدیل کشور به مناطق تحت نفوذ روسیه و انگلیس ✓ بحران اقتصادی ✓ فقر عمومی ✓ شیوع قحطی ✓ شیوع بیماری‌های واگیر	✓حزب دموکرات ایران ✓حزب اجتماعیون اعتدالیون ✓حزب کمونیست ایران ✓حزب سوسیالیست ایران ✓حزب تجدّد ✓برلینی‌ها ✓انجمن ایران جوان	✓ تقی‌زاده ✓ کاظم‌زاده ایرانشهر ✓ دشتی ✓ مشفق کاظمی ✓ بهار ✓ عشقی ✓ فرخی ✓ فروغی ✓ افشار
				برآیند اهداف و راه حل‌ها: ✓ تشکیل دولت متمرکز مقتدر ✓ دیکتاتوری منور ✓ هویت ملّی یکپارچه مبتنی بر ایران باستان ✓ تأمین امنیت عمومی ✓ مدرنیزاسیون از بالا ✓اخذ تمدّن فرنگی ✓تشکیل ارتشی ملّی ✓ نظام خدمت عمومی اجباری ✓ نظام آموزشی رایگان و اجباری ✓صنعتی‌سازی سریع کشور	

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

با آغاز جنگ جهانی اول در سطح نظام جهانی در سال ۱۹۱٤، تبعات جنگ به زودی در سطح مواجهه‌ی استعماری، با هجوم نیروهای نظامی عثمانی به خاک کشور، به ایران رسید (مهدوی، ۱۳۷۵: ۳۲۷؛ گرکه، ۱۳۷۷: ۷۷). از سوی دیگر آلمانی‌ها در میان نخبگان سیاسی و نظامی ایران برای خود طرفدارانی یافته بودند. (غنی، ۱۳۸۰: ۳۰؛ احمدی و خوش‌بین، ۱۳۹۳: ۱۹؛ ذوقی، ۱۳٦۸: ۱٤٤-۹). روسیه و انگلیس که از مدتی پیش منافع استعماری خود در ایران را در معرض خطر می‌دیدند، در واکنش به این تحوّلات، در سال ۱۹۱۵ قراردادی منعقد کردند که بر اساس آن ایران به‌طور کامل به دو منطقه‌ی شمالیِ تحت نفوذ روسیه و منطقه‌ی جنوبی تحت‌نفوذ انگلیس تبدیل می‌شد.

پس از آن لشکرکشی روسیه و انگلیس در سطح مواجهه‌ی استعماری، نقطه‌ی پایانی بر مجلس سوم در سطح نظام سیاسی- اجتماعی ایران نهاد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۱۵-۱۷؛ مهدوی، ۱۳۷۵: ۳۲۸-۹؛ گرکه، ۱۳۷۷: ۹۳-۹۹). بسیاری از نمایندگان این مجلس در حمایت از آلمان تهران را ترک کردند و در کرمانشاه دولت مقاومت ملّی را تشکیل دادند. پس از آن‌که نیروهای انگلیسی، عثمانیان را از خاک ایران بیرون راندند، عمر کوتاه دولت مقاومت ملّی نیز به پایان رسید (ذوقی، ۱۳٦۸: ۱۵۰-۳؛ غنی، ۱۳۸۰: ۳۲).

در این مقطع در سطح نظام سیاسی- اجتماعی، مسأله‌ی استقلال ایران یا برانداختن سلطه‌ی بیگانگان بر کشور، که از جمله اهداف نهضت مشروطه بود، بیش از پیش ناکام ماند و ایرانیان کشور خود را در اشغال رسمی نیروهای نظامی خارجی می‌دیدند (اتابکی، ۱۳۸٦: ۱٤-۱۵).

به ثمر نشستن انقلاب بلشویکی روسیه در سال ۱۹۱۷ و کناره‌گیری این کشور از جنگ (هابسبام، ۱۳۸۰: ۷۹)، باعث شد نیروهای روسی به تدریج خاک ایران را ترک کنند. رژیم جدید روسیه کلیه‌ی امتیازنامه‌های دولت تزاری با ایران را لغو کرد (مهدوی، ۱۳۷۵: ۳۳۵-٦؛ غنی، ۱۳۸۰: ٤۳). در سطح نظام جهانی و در سال ۱۹۱۸ متفقین به پشتگرمی ورود آمریکا به جنگ، جنگ جهانی را با پیروزی به پایان رساندند (هابسبام، ۱۳۸۰: ٤۸؛ نقیب‌زاده، ۱۳٦۸: ۱۵٦-۷؛ کندی، ۱۳۷۰: ۲۲۲).

در سطح مواجهه‌ی استعماری، انگلیس که اکنون خود را از مزاحمت رقیب دیرینه‌اش در ایران فارغ می‌دید، کوشید در قالب قرارداد ۱۹۱۹ ایران را به طور کامل به کشور تحت‌الحمایه‌ی خود تبدیل کند (کاتوزیان، ۲۰۱۵: ۲۳-۳۱؛ ذوقی، ۱۳٦۸: ۳۲۳-۵٤). در سطح نظام سیاسی-اجتماعی، فقدان اقتدار دولت مرکزی در سال‌های بعدی، هرج‌ومرج کامل را در گوشه و کنار کشور حاکم

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

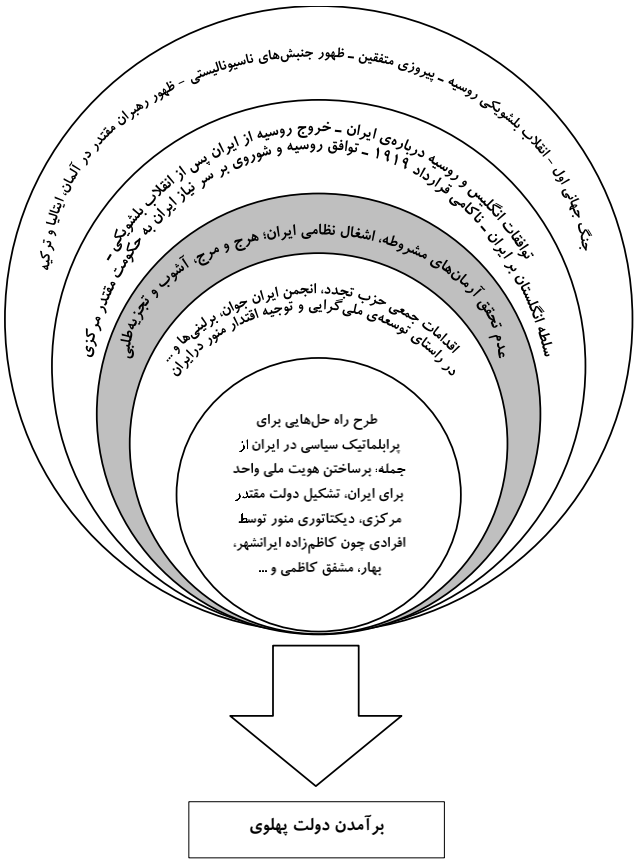
کرد. دولت مرکزی ناتوان از مطیع ساختن آنان بود و این ضربه‌ای دیگر بر پیکر نیمه‌جان مشروطه وارد ساخت. اشغال نظامی ایران، تضاد و نزاع گسترده در میان دسته‌های سیاسی، فساد و بی‌کفایتی نخبگان سیاسی، ناکارآمدی دستگاه اداری، عمر کوتاه دولت‌ها، ناتوانی دولت در تأمین امنیت و استقلال کشور، بحران اقتصادی و فقر عمومی از جمله شاخص‌های وضعیت حاکم بر نظام سیاسی‌اجتماعی ایران در این دوران بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۷٤و ۱۰۹-۱۱۱؛ غنی، ۱۳۸۰: ۲۹؛ آبادیان، ۱۳۸۳: ۲۱۷؛ کاتوزیان، ۱۳۷٤: ۱۱۲-۱۱۳؛ دیگار و دیگران، ۱۳۸۷: ۵۰).

قرار گرفتن کشور در چنین وضعی، عاملان فردی و جمعی ایرانی را به چاره‌اندیشی برای یافتن راه‌های برون‌رفت از وضعیت نامطلوب موجود واداشت. بسیاری از آنان در این مقطع چاره‌ی کار را تبدیل ایران به دولت-ملتی مدرن دانستند که در سایه‌ی یک رهبر مقتدر موجبات ترقی ایران و جبران عقب‌ماندگی‌های آن را فراهم خواهد ساخت. در میان بسیاری از آنان، بر سر ضرورت دو اصلِ برساختن یک هویت ملّی واحد و یکپارچه برای ایران و به قدرت رسیدن یک دیکتاتور منور توافق وجود داشت (آبادیان، ۱۳۸٤: ۱۳٦؛ بهمنیار، ۱۳۸۲: ۹۲؛ بهنام، ۱۳۷۹: ۷۹؛ آ ۱۳٦۹: ۵۱۱؛ ملائی توانی،۱۳۸۵: ۱٦۰؛ مسکوب، ۱۳۹۱: ۳۰).

آنان در تبیین اصل اول از طرح‌واره‌ی ایران باستانیِ شکوهمند (کاظم‌زاده ایرانشهر، ۱۲۹۲) و در تبیین اصل دوم از طرح‌واره‌ی شاه مقتدر ایرانی (به‌ویژه نادرشاه) استفاده کردند (آبادیان، ۱۳۸٤: ۱۳۱). تحوّلات نظام جهانی پس از جنگ، بار دیگر اوضاع ایران را به شکل غیر مستقیم تحت‌تأثیر قرار داد. اروپا به ویرانه‌ای تبدیل شده بود و قدرت‌های اروپایی به بحرانی اقتصادی وسیعی دچار شده بودند (کندی، ۱۳۷۰: ۲٤٤؛ نقیب‌زاده، ۱۳٦۸: ۱٦۹؛ هابسبام، ۱۳۸۰: ٤۹). این وضعیت به‌ویژه در آلمان و ایتالیا زمینه‌ی ظهور جنبش‌های نازیستی و فاشیستی را فراهم کرد که مبتنی بر ناسیونالیسم افراطی و رهبری مقتدر بودند. در سال ۱۹۲۲ موسولینی در ایتالیا به قدرت رسید و نازی‌ها در آلمان کوشش خود برای دستیابی به قدرت را آغاز کرده بودند. خلافت عثمانی پس از جنگ فروپاشید و در بخش‌هایی از آن باز هم بر پایه‌ی رهبری مقتدر، جمهوری ترکیه تشکیل شد. در کشورهای مستعمره، ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی سربرآورد و زمینه‌ی استقلال برخی از آن‌ها را فراهم ساخت (کندی، ۱۳۷۰: ۲٤۷-۸؛ هابسبام، ۱۳۸۰: ۱۵۸-۱۷۰؛ مگداف، ۱۳۷۸: ۷۳-٤). سرانجام رضاخان کسی بود که خلعت دیکتاتور منور ایران را پوشید. دو دولت انگلیس و شوروی با او مخالفت جدی نداشتند و انگلیسی‌ها او را در رسیدن به قدرت یاری کردند. (غنی، ۱۳۸۰: ۳۸۸-۹). حفظ منافع شوروی نیز با این ایده منافات نداشت (غنی، ۱۳۸۰: ۳۱۹؛ مهدوی، ۱۳۷۵:

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

۳٦٤). به این ترتیب دولت پهلوی، به عنوان یکی از نمودهای مدرنیته‌ی سیاسی ایران و در نتیجه‌ی فعل‌وانفعالات جاری در پنج سطح تحلیلی مورد نظر، تأسیس گردید. دلالت‌های مصداقی پنج سطح تحلیلی به مثابه پیامد نظری پژوهش حاضر در مدل شماره ۲ خلاصه شده است.



مدل ۲- تحلیل برآمدن دولت پهلوی در مدل پنج سطحی

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

نتیجه‌گیری

مقاله‌ی حاضر نشان داد که فرایند تکوین مدرنیته در ایران را می‌توان با مطالعه در قالب یک دستگاه نظری چندسطحی، به عنوان فرایندی که همزمان بومی و جهانی است، مورد تحلیل قرار داد. براین‌اساس مدرنیته‌ی ایرانی یکی از انواع مدرنیته‌های چندگانه‌ی جهانی است.تحوّلات نظام جهانی مدرن ازجمله رقابت میان قدرت‌های بزرگ، جنگ‌های جهانی و وضعیت اقتصاد جهانی، ایرانیان را در موقعیت پاسخگویی به چالش‌های جدید سیاسی و اجتماعی قرار داده است.همچنین مواجهه‌ی استعماری غیرمستقیم با قدرت‌های بزرگ جهانی ازجمله روسیه، بریتانیا و ایالات متحده بسترساز بروز واکنش‌هایی از سوی عاملان ایرانی شده است.بنابراین مدرنیته‌ی ایرانییکی از اشکال مدرنیته‌ی واکنشی است که نمونه‌های دیگر آن را می‌توان در امپراطوری عثمانی، ژاپن، چین و ... مشاهده کرد.عاملان ایرانی در طول یکصدسال اخیر کوشیده‌اند، در قالب‌های فردی و جمعی، پاسخ‌هایی خلاقانه در واکنش به شرایط چالش‌برانگیز جدید برسازند.برآیند همه‌ی این فرایندها شکل‌گیری دولت- ملت‌های مدرن ایرانی بوده است که مُهر خط سیر خاص تاریخی مدرنیته‌ی سیاسی در ایران را بر پیشانی دارند. دلالت‌های تجربی کاربست دستگاه نظری پیشنهادی، در مدل شماره ۲ آمده است.

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

منابع

۱. آبادیان، حسین (۱۳۸۳) «**بحران مشروطیت در ایران**»، تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲. آبادیان، حسین (۱۳۸٤) روزنامه کاوه؛ «رهیافتی روشنفکرانه برای تجدّد و هویت ایران»، **مجله مطالعات ملّی**، شماره ۲۱، صص ۹۵-۱۲۰.

۳. آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷) «**ایران بین دو انقلاب**»، ترجمه احمد گل‌محمدی و ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.

٤. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)«**تاریخ ایران مدرن**»، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.

۵. آزادارمکی، تقی (۱۳۸۰) «**مدرنیته‌ی ایرانی: روشنفکران و پارادایم فکری عقب‌ماندگی در ایران**»، تهران. دفتر مطالعاتی انتشاراتی اجتماع.

٦. اتابکی، تورج (۱۳۸٦) «**ایران و جنگ جهانی اول، آوردگاه ابردولت‌ها**»، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر ماهی.

۷. احمدی، حمید و خوش‌بین، ملّیحه (۱۳۹۳) «کاربست نظریهٔ موازنهٔ قوا درتبیین دلایل ناکامی انقلاب مشروطه با برجسته‌سازی نقش روسیه»، **پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل**، سال دوم،شماره ۲.

۸. بدیع،برتران (۱۳۸٤)«**توسعه‌ی سیاسی**»،ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: قومس.

۹. بستانی، احمد (۱۳۹۳) «اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری در دوره‌ی اسلامی»، **دوفصل‌نامه‌ی پژوهش سیاست نظری**، شماره ۱۵. صص ۱۲۱-۱۵۵.

۱۰. بهمنیار، حسین (۱۳۸۲) «روزنامه کاوه و امکان تجدید حیات ایران»، **مجله ایران‌نامه**، شماره ۸۱و ۸۲، صص ۹۱-۱۰۸.

۱۱. بهنام، جمشید (۱۳٦۹) دربارهٔ‌ی تجدّد ایران، **ایران‌نامه**، شماره‌ی ۳۱، صص ۳٤۷ – ۳۷٤.

۱۲. بهنام، جمشید (۱۳۷۹) **برلنی‌ها: اندیشمندان ایرانی در برلن ۱۹۳۰ - ۱۹۱۵**، تهران: نشر و پژوهش فرزان روز.

۱۳. توکلی طرقی، محمد (۱۳۸۱). **تجدّد بومی و بازاندیشی تاریخ**، تهران. نشر تاریخ ایران.

۱٤. دیگار، ژان‌پیر و همکاران (۱۳۸۷) **ایران در قرن بیستم**، ترجمه عبدالرضا مهدوی، تهران: البرز.

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

۱۵. ذوقی، ایرج (۱۳٦۸) **تاریخ روابط سیاسی ایران وقدرت‌های بزرگ**، تهران: پاژنگ.

۱٦. زاهد، سعید (۱۳۸۹)**جنبش‌های اجتماعی معاصر ایران**، تهران: سروش.

۱۷. طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۵) **درآمدی بر تاریخ اندیشهٔ سیاسی در ایران**، تهران: کویر.

۱۸. طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۲)**تأملّی درباره‌ی ایران**، جلد دوم: نظریّه‌ی حکومت قانون در ایران، بخش دوم: مبانی نظریّه‌ی مشروطه‌خواهی، تهران: انتشارات مینوی خرد.

۱۹. عظیمی،حسین(۱۳۸۸)**مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران (چاپ پنجم)**،تهران:نشر نی.

۲۰. علمداری، کاظم (۱۳۸۹)**چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت**، تهران: توسعه.

۲۱. غنی، سیروس (۱۳۸۰) **ایران و ظهور رضاخان، از بر افتادن قاجار تا بر آمدن پهلوی**. ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر.

۲۲. فرای، ریچارد (۱۳۷۵) **عصر زرین فرهنگ ایران**، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش.

۲۳. فوران، جان (۱۳۷۷) **مقاومت شکننده : تاریخ تحوّلات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی**، ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.

۲٤. کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷٤) **اقتصاد سیاسی ایران** (چاپ پنجم)، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.

۲۵. کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین (۱۲۹۲) ملّیت و روح ملّی ایران، **مجله ایرانشهر**، سال ۲، شماره ٤.

۲٦. کندی، پال (۱۳۷۰) **ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ: تحوّلات اقتصادی و کشمکشها نظام در سال‌های ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰**، ترجمه ناصر موفقیان، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

۲۷. گرکه، اولریخ (۱۳۷۷) **پیش به سوی شرق: ایران در سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول، جلد اول**، ترجمه پرویز صدری، تهران: کتاب سیامک.

۲۸. محمدی، مجید (۱۳۷۹) **راه دشوار اصلاحات: مؤلّفه‌های و موانع توسعه‌ی سیاسی**، تهران: انتشارات جامعه ایران.

۲۹. مسکوب، شاهرخ (۱۳۹۱) **تاریخ ادبیات و سرگذشت اجتماع**، تهران: نشر و پژوهش فرزان روز.

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

۳۰. مگداف، هاری (۱۳۷۸) **امپریالیسم: تاریخ، تئوری، جهان سوم**، ترجمه هوشنگ مقتدر، تهران: کویر.

۳۱. ملائی توانی، علیرضا (۱۳۸۵) ایران مداری و غرب گرایی از نگاه مجله ایرانشهر، **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه اصفهان)**، شماره ٤٤ و ٤٥، صص ۱۱۳-۱٤۲.

۳۲. مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۵)**سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی (۱۳۵۷ـ۱۳۰۰)**، چاپ سوم، تهران: نشر البرز.

۳۳. میرسپاسی، علی (۱۳۸٤)**تأملّی در مدرنیته‌ی ایرانی**، ترجمه‌ی جلال توکلیان. تهران. انتشارات طرح نو.

۳٤. نقیب‌زاده، احمد (۱۳٦۸) **نگاهی به تاریخ روابط بین‌الملل (۱۸۷۰ تا ۱۹٤۵)**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۳۵. هابسبام، اریک (۱۳۸۰) **عصر نهایت‌ها: تاریخ جهان از ۱۹۱٤ تا ۱۹۹۱**، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: آگه.

۳٦. هتنه،بروژن (۱۳۸۱)**تئوری توسعه و سه جهان**،ترجمه احمد موثقی، تهران: قومس.

37. Ballantyne, Glenda (2010), "Western modernity: one among many, Social Causes, Private Lives", the Annual Conference of the Australian Sociological Association (TASA 2010), Sydney, Australia, 06-09 December 2010

38. Bernstein, Henry (1971). "Modernization theory and the sociological study of development", Journal of Development Studies 7(2.)

39. Bhambra, G. K. (2011). "Historical Sociology, Modernity, and Postcolonial Critique". *American Historical Review, 116*(3), 653–662.

40. Buss, Sarah (2014), "Personal Autonomy", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2014 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <http://plato.stanford.edu/archives/win2014/entries/personal-autonomy/>.

41. Durkheim E (1973) On Morality and Society. Selected Writings. Chicago, IL: The University of Chicago Press.

42. Eisenstadt S. N. (2001). "The civilizational dimension of modernity",*International sociology*, vol 16 (3): 320-340

43. Eisenstadt,S.N. (1999), "Multiple Modernities in an Age of Globalization", *Canadian Journal of Sociology*, Vol. 24, No. 2, pp 283-295

44. Eisenstadt, S.N. (2000), "Multiple Modernities", *Daedalus*, Vol 120, No. 1 (Winter 2000)

45. Eyerman R. (1994),"Modernity and Social Movements", in: Haferkamp, Hans; Smelser, Neil J. (1992): *Social change and modernity*. Berkeley, Oxford: University of California Press.

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]

46. Fourie, Elsje (2012), "A future for the theory of multiple modernities: Insights from the new modernization theory". *Social Science Information* 51(1) 52 –69

47. Frank, A. G. (1967), "Capitalism and underdevelopment in Latin America. Historical studies of Chile and Brazil". Monthly Review Press.

48. Giddens, Antony. (1984). "The constitution of society", London: Polity.

49. Kamali, Masoud (2007): "Multiple Modernities and Islamism in Iran". *Social Compass,* Volume 54, Issue 3, pp. 373–387

50. Kamali, Masoud (2006), "Multiple modernities, civil society and Islam: The case of Iran and Turkey", Liverpool: Liverpool University Press (Studies in social and political thought, 10).

51. Kamali, Masoud (2015), "War, violence and social justice: Theories for social work". Farnham, Surrey: Ashgate Publishing Ltd.

52. Kaya, Ibrahim. (2004). "Modernity, Openness, Interpretation: A Perspective on Multiple Modernities". *Social Science Information, 43*(1), 35–57.

53. Katouzian,Homa (2015) "Literature and Politics in Iran, 1919–1925," *Iran Nameh,* 30:2 (Summer 2015), XX-XLVII

54. Marx, Karl; Engels, Friedrich (1972) "The Marx-Engels reader". Edited by Robert C. Tucker. New York: Norton.

55. Reed, Isaac; Adams, Julia (2011): "Culture in the transitions to modernity: seven pillars of a new research agenda",*Theory and Society* 40 (3), pp. 247–272.

56. Robinson, W. I. (2011). "Globalization and the sociology of Immanuel Wallerstein: A critical appraisal",*International Sociology*, 26(6), 723–745.

57. Rostow, W. W. (1962). The Stages of Economic Growth. London: Cambridge University Press

58. Said, Edward (1976), "Arabs, Islam and the Dogmas of the West". *The New York Times Book Review,* 31 October 1976

59. Sewell, W. H (2005) "A theory of structure: duality, agency and transformation" in: Spiegel, G. M. (2005). *Practicing history : new directions in historical writing after the linguistic turn. New York, London: Routledge*

60. Therborn, Göran (2010), "Different Roads to Modernity and Their Consequences: A Sketch", in: M. Boatca et (eds.), *Decolonizing European Sociology,* Farnham: Ashgate

61. Therborn, Göran (2003), "Entangled Modernities", *European Journal of Social Theory,* volume 6, issue 3, pp 293-305

62. Touraine, Allen. (1995),"Critique of Modernity". Oxford: Basil Blackwell

63. Wagner, Peter. (2010),"Multiple Trajectories of Modernity: Why Social Theory Needs Historical Sociology". *Thesis Eleven, 100*(1), 53–60.

64. Wagner, Peter (2008), "Modernity as experience and interpretation: A new sociology of modernity". London: Polity

65. Weber, Max (2004) "The essential Weber. A reader". Edited by Sam Whimster. London, New York: Routledge.

[Downloaded from journals.sabz.ac.ir on 2024-03-28]